

حرمت هنر و حرمت هنرمند

چرا در نشست فیلم بیضایی تند گفتم

زمان انتشار : نیمه بهمن ماه ۱۳۸۷ چاپ شده در : روزنامه اعتماد/ ویژه نامه بیست و هفتمین جشنواره فیلم فجر

این یادداشت برای توضیح دلایل و ریشه های واکنش و انتقاد تندم در نشست مطبوعاتی فیلم "وقتی همه خوابیم" بهرام بیضایی بعد از نخستین نمایش آن در سالن ویژه رسانه ها در بیست و هفتمین جشنواره فیلم فجر نوشته و چاپ شد.

*

*

پریروز در نشست رسانه‌یی فیلم «وقتی همه خوابیم» که عملاً نخستین جلسه مهم فیلمسازان شاخص ایرانی در جشنواره امسال بود، با اطمینان به این که دوست و همکارم شهرام جعفری نژاد مجری نشست است و سؤال، نثر آن و جهت محتوایی‌اش را به‌درستی درک و طرح می‌کند (اطمینانی که در برخی جلسات دیگر مطلقاً وجود ندارد)، سؤال تندی پرسیدم که شاید میزان عصبیت جاری در آن، تقریباً به پای عصبیت خود فیلم می‌رسید. بخش مهم ماجرا برایم تأکید بر آن نکته‌یی بود که در ابتدای سؤال آوردم. این که در طول ۱۷-۱۸ سال فعالیت در حیطه نوشتار تحلیلی و انتقادی سینما درباره هیچ سینماگر ایرانی و فرنگی دیگری به اندازه بهرام بیضایی و آثارش تحلیل‌های ستایش‌آمیز ننوشته‌ام. با این اشاره می‌خواستم این نکته را مطرح کنم که سرخوردگی و دلزدگی من و هر بیضایی‌دوست اساسی دیگر با واکنش‌های منفی دیگرانی که جهان شبه‌آیینی آثار ایشان را دوست نمی‌دارند و مثل برخی حضار همین جلسه، به اشارات سطحی و ابتدایی درباب تئاتری بودن بازی‌ها و غیره می‌رسند، تفاوت ماهوی دارد. می‌خواستم با طرح واژه «دُمده» که حس کردم استاد فرهیخته و واقعاً عزیز هنرهای نمایشی ما را آزرده، یاد خودم و بقیه بیاورم در پیشگاه کسی نشسته‌ایم که رویکردش به چندلایگی واقعیت در «مرگ یزدگرد»، به نسبت میان جهان مردگی و زندگی در «چریکه تارا»، به عواطف بشری فارغ از مرزهای جغرافیایی و حتی زبان در «باشو غریبه کوچک» و دستاوردهای تکنیکی متعالی و درس‌گرفتنی‌اش در تک تک این آثار و «شاید وقتی دیگر» و

«مسافران» و «سگ‌کشی» ما یا دست کم شخص مرا به بالاترین میزان تپش قلبی رسانده که در عمر فیلم دیدنم در برابر پرده سینما تجربه کرده‌ام. و اشاره کنم که حالا به گمانم این رفتار واکنشی به شدت لجباجت‌آمیز با این همه کاریکاتورگونگی و هجویه‌سازی از مناسبات تولیدی بیمار این سینما در شأن کسی با عظمت بهرام بیضایی نیست. در واقع مبنای قیاس من فیلم‌های متوسط و زیرمتوسط این دوره جشنواره که استاد گفتند لابد آنها را مدرن و غیردمده می‌دانم، نبود و این با توجه به غرغر و تمسخری که معمولاً نثار آثار بی‌رسمی و بی‌طراوت این سینما حتی در بدنه ظاهراً عمیق محبوب جشنواره فجر همچون آثار مجید مجیدی می‌کنم، امری بدیهی است. مبنای این قیاس، شأن و شایستگی خود استاد بود که نگارش دیالوگی چون «بزرگ که بشی، می‌فهمی لجن‌مال یعنی چی» بابت شعاری بودن بیش از حد یا تکرار میزانشنی چون برانداختن و برکشیدن پرده رستوارن توسط کارگردان (هدایت هاشمی) آن هم پنج شش بار، بابت بی‌اثر شدن از فرط تکرار، از ایشان بعید می‌نمود.

درباره فیلم «وقتی همه خوابیم» و جزئیات ساختاری و تکنیکی‌اش بعدتر و در زمان اکران آن که احتمالاً به همین زودی‌ها و در آستانه تعطیلات نوروزی خواهد بود، به تفصیل خواهم نوشت تا ریشه‌های استدلالم را مشخص‌تر کنم. اما این نوشته به منزله توضیحی بر آن چه در نشست مطبوعاتی پرسیدم و به محور عکس‌العمل استاد و مرکز روایت دوستان از آن جلسه بدل شد، از این رو اینجا آمد که بگویم من کم‌سال و هنوز در حال آموختن، حرمت بیشتر نهادن به خود هنر را از خود استاد بیضایی آموخته‌ام. از ایشان شنیده‌ام که هنرمند را نه فقط با تسلط بر ابزار، بلکه با واکنش‌هایی که به شرایط نشان می‌دهد و ایستادگی‌هایی که دارد و گاه توانش را می‌گیرد تا مهره نشود و به سود سیستم‌ها عمل نکند، باید شناخت و ستود. استاد در ستایش اورسن ولز و برخورد همیشگی‌اش با مناسبت سیستم هالیوود غالباً به همین وجوه استناد می‌کردند. و حالا هم این حرف‌های باب‌طبع نگاه رسمی درباره این که معضل اصلی سینمای ایران

فساد فراگیر خودش است، در فیلم‌شان مطرح شده. می‌شد آن میزان رنج و سرکوب احساسات خلاقه بعد از توقف پروژه «لبه پرتگاه» را در مصاحبه‌ی بلند و مفصل علیه همین سینما و نظام تولیدش و اعتبارات و اشتهازش مطرح کرد و هنر سینما را با جوایه‌سازی نیالود. آن هم در کشوری که اگر گوشه کوچکی از سنجیدگی سینما داشته، نیمی از آن را مدیون همین استاد بوده و هست. باز خود ایشان در «چریکه تارا» از زبان تارا گفته بودند که «عشقی که تو گورستان شروع بشه، از قبل مرده». همچنین فیلمی که از سرخوردگی و انتقام‌جویی آغاز شود.